

پیامدهای جنگ بر امنیت بیمه‌ای جامعه

تنش‌های جنگی با فروپاشی کسب‌وکارهای کوچک و کاهش بیمه‌پردازان فعال، ظرفیت صندوق‌ها را محدود و ضرورت تصمیم‌های هماهنگ برای حفظ شبکه رفاه را برجسته می‌سازند



قانونی ممکن می‌شود. سازمان تأمین اجتماعی نیز با پوشش گسترده جمعیت و تعهدات سنگین بازنشستگی و درمان، ناگزیر باید حتی در شدیدترین وضعیت‌ها از حقوق بیمه‌شدگان صیانت کند؛ وضعیتی که اهمیت تاب‌آوری ساختارهای رفاهی را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

تبعات جنگ برای کسب‌وکارها

شکل‌گیری جنگ هم‌زمان از چند کانال، چرخه تولید و ارائه خدمات را مختل می‌کند و در عرضه و تقاضای بازار هم شوک ایجاد می‌گذارد. در چنین وضعی، هزینه‌ها بالا می‌رود؛ از جمله به دلیل افزایش قیمت حامل‌های انرژی و مواد اولیه، یا اختلال در بازار فروش که روند صادرات و فروش داخلی را کند می‌کند. نتیجه این ترکیب، فشار مضاعف بر کارگاه‌ها و واحدهای تولیدی و در نهایت دشوار شدن تأمین نقدینگی برای ادامه فعالیت است. از سوی دیگر، کاهش قدرت خرید خانوارها و رکود تورمی، تقاضا را کوچک‌تر می‌کند و به تبع آن، ظرفیت کسب‌وکارها برای حفظ نیروی کار کاهش می‌یابد. مهاجرت سرمایه‌گذاران نیز بر این فرسایش می‌افزاید. در این میان، کسب‌وکارهای کوچک و متوسط معمولاً زودتر آسیب می‌بینند؛ چون پشتوانه مالی محدودتری دارند و سریع‌تر با افت فروش و افزایش هزینه‌ها دچار بحران می‌شوند. جنگ با ضرب‌راهنگی تند، نااطمینانی را به بخش اقتصاد تزریق می‌کند و مسیر تصمیم‌گیری را برای فعالان اقتصادی دشوارتر می‌سازد.

تبعات جنگ برای بیمه‌ها

هم‌زمان با آغاز و ادامه شرایط جنگی، صندوق‌های بیمه‌ای به دلیل کاهش منابع وصولی، با چالش تأمین منابع در ایفای تعهدات مواجه می‌شوند؛ تعهداتی در حوزه بازنشستگی و درمان و نیز پرداخت‌های کوتاه‌مدت. کاهش فعالیت واحدهای تولیدی و تعطیلی یا اِفت تولید، معمولاً به کاهش وصول حق بیمه منجر می‌شود. از طرف دیگر، افزایش بیکاری —از جمله بیکاری پنهان— بر بار مالی صندوق‌ها می‌افزاید؛ چرا که رشد مقرری‌بگیران بیمه‌بیکاری، منابع صندوق‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد. عایدی‌روش جنگ را «شر مطلق» معرفی می‌کند و می‌گوید جبران آثار منفی آن، به‌ویژه در ابعاد اقتصادی و آسیب به چرخه کار و تولید، سخت خواهد بود و تأمین اجتماعی —به عنوان اصلی‌ترین سازمان بیمه اجتماعی نیروی کار—

تحولات جنگی در هر دوره‌ای نشانه‌ای روشن از شکنندگی زیست اجتماعی جوامع است؛ رخدادی که پیامدهای اقتصادی آن تنها بر ویرانی سازه‌ها یا اختلال در مسیرهای حمل‌ونقل محدود نمی‌شود و آهسته در لایه‌های نهفته ساختارهای رفاهی رسوخ می‌کند. جریان پنهان این آسیب‌ها اغلب بر حوزه‌هایی سایه می‌افکند که کمتر در معرض نگاه مستقیم افکار عمومی قرار دارند؛ حوزه‌هایی مانند بیمه‌های اجتماعی، صندوق‌های بازنشستگی و نظام تأمین معیشت شاغلان، هنگامی که موتور تولید کند می‌شود، حیات کسب‌وکارها شکننده‌تر از همیشه جلوه می‌کند و بازار کار با موجی از آشفتنگی روبه‌رو می‌شود، نخستین لرزش‌ها متوجه نهادهایی می‌گردد که وظیفه پاسداری از امنیت اجتماعی جامعه را برعهده دارند. سازمان تأمین اجتماعی نیز به عنوان پشتوانه بخش قابل توجهی از نیروی کار، ناگزیر با کاهش وصول حق بیمه، کسری منابع و فشارهای ناشی از استمرار تعهدات قانونی مواجه می‌شود؛ فشاری که در چنین شرایطی، اهمیت هماهنگی‌های کلان و تلاش برای صیانت از حداقل‌های رفاهی را برای جامعه آشکارتر می‌سازد.

پیامدهای پنهان جنگ

گسترش تنش‌های جنگی پیوندهای ظریف حیات اقتصادی را برهم می‌زند و بنیان فعالیت‌هایی را که ریشه در نظم تولید و تجارت دارند، به لرزه می‌اندازد. رکود ناگهانی بازار، توقف چرخه درآمدزایی، کاهش قدرت خرید و نااطمینانی فعالان اقتصادی، ضربه‌هایی هستند که به سرعت به پیکره کسب‌وکارهای کوچک و متوسط منتقل می‌شوند. این فروپاشی تدریجی بسیار پیش از آن که در شاخص‌های اقتصادی ثبت شود، آثار خود را بر روابط کار و معیشت خانوارها نمایان می‌سازد. هنگامی که تولیدمختل می‌شود، ادامه بیمه‌پردازی دشوار می‌گردد و صندوق‌های بازنشستگی با کاهش منابع ورودی روبه‌رو می‌شوند؛ همان نقطه‌ای که بحران اقتصادی به بحران اجتماعی تبدیل می‌شود. دغدغه اصلی کارشناسان حوزه بیمه‌های اجتماعی همین چرخه آسیب‌است؛ چرخه‌ای که هم‌زمان با توقف کسب‌وکارها، شمار مستمری‌بگیران را افزایش می‌دهد و وظایف صندوق‌ها را سنگین‌تر می‌کند. رویکرد دولت‌ها در چنین دوره‌هایی نقش تعیین‌کننده‌ای پیدا می‌کند، زیرا مدیریت کلان نهادهای اجتماعی در بحران، تنها با تکیه بر سیاست‌های حمایتی و استمرار تعهدات

تقویت کند، نسبت پشتیبانی را بهبود بخشد و امکان ایفای تعهدات جاری و حتی تعهدات فوق‌العاده را در شرایط بحران فراهم سازد. کاهش یا تعطیل بار مالی بازنشستگی و جبران کمبود نیروی انسانی نیز از پیامدهای مورد انتظار این اصلاحات به شمار می‌رود.

بیمه‌بیکاری و فشار تقاضا

گسترش آثار اجتماعی و اقتصادی بحران‌ها معمولاً نخستین بار خود را در بازار کار نشان می‌دهد؛ جایی که تعطیلی کارگاه‌ها، رکود تولید و اختلال در گردش سرمایه، شمار قابل توجهی از نیروهای کار را ناگزیر از ترک فعالیت می‌کند. هنگامی که جنگ یا سایر بحران‌های اجتماعی نظم بازار کار را برهم می‌زند و زیرساخت‌های تولید دچار آسیب می‌شود، رشد معنادار تقاضا برای دریافت مقرری بیکاری به یکی از پیامدهای طبیعی دوران بحران بدل می‌شود. عایدی‌روش تأکید می‌کند که در رخدادهایی همچون زلزله، سیل، جنگ یا تنش‌های اجتماعی، ظرفیت بنگاه‌های اقتصادی به سرعت کاهش یافته و بخش قابل توجهی از بیمه‌پردازان شاغل به جمع متقاضیان بهره‌مندی از حمایت بیکاری می‌پیوندند. این وضعیت فشار تقاضا را بر صندوق بیکاری تشدید می‌کند و به تدریج ذخایر آن را فرسوده می‌سازد. چالش اصلی زمانی رخ می‌دهد که صندوق، نقش بیمه‌ای خود را از دست بدهد و به نهادی امدادی و مقطعی تنزل یابد؛ نهادی که بدون پشتوانه کافی، صرفاً به پرداخت‌های اضطراری محدود می‌شود. اینجاست که نقش دولت‌ها در مدیریت بحران معنای یابد. مداخله حاکمیت برای نجات فوری صندوق‌ها یا تزریق منابع، در کنار اقدامات ترمیمی برای بازسازی بنیه مالی صندوق و اصلاحات ساختاری به‌منظور ارتقای تاب‌آوری سیستم بیمه‌ای، سه سطح وظیفه دولت را در شرایط بحرانی شکل می‌دهد. نخست، تأمین حداقل معیشت بیکاران و مستمری‌بگیران؛ سپس انتقال منابع حمایتی برای بازسازی ظرفیت صندوق؛ و در نهایت، بازتعریف نظام بیمه اجتماعی بر مبنای الگوی چندلایه که از تمرکز فشار بر یک صندوق جلوگیری می‌کند.

وظایف دولت در پایداری منابع

ماهیت بیمه بیکاری مبتنی بر پرداخت سه درصدی حق بیمه توسط کارفرماست؛ سهمی که طبق ماده پنج قانون بیمه بیکاری مصوب ۱۳۶۹ به طور کامل بر عهده کارفرما گذاشته شده است. عایدی‌روش با اشاره به همین موضوع توضیح می‌دهد که بیمه‌پردازان در صورت بروز بحران‌های شدید و از دست رفتن شغل، به پشتوانه این سه درصد از منابع صندوق استفاده می‌کنند. هنگامی که بحران‌های بزرگ، مانند جنگ، شمار متقاضیان را افزایش می‌دهد، تراز صندوق با کسری جدی روبه‌رو می‌شود؛ زیرا منابع آن برای پاسخگویی به موج متقاضیان کفایت نمی‌کند و روند پرداخت مقرری دچار تعدید می‌شود. چنین شرایطی ضرورت ورود دولت را در چندگان می‌سازد. مداخله حاکمیت، به‌ویژه در دوران جنگ، نه تنها به جبران کسری منابع صندوق کمک می‌کند، بلکه امکان حفظ تعهدات سازمان تأمین اجتماعی را فراهم می‌سازد؛ سازمانی که خود با حجم عظیمی از مستمری‌ها، خدمات درمانی و تعهدات کوتاه‌مدت روبه‌روست و کوچک‌ترین اختلال در تأمین نقدینگی آن، پیامدهای گسترده اجتماعی به همراه دارد. هنگامی که دولت با تزریق هدفمند منابع، شکاف مالی صندوق بیکاری را پوشش می‌دهد، امکان استمرار تعهدات قانونی فراهم شده و شبکه بیمه اجتماعی کشور از فروغلتیدن به وضعیت اضطراری پیشگیری می‌شود. چنین مداخله‌ای نه تنها جنبه حمایتی دارد، بلکه نقشی پیشگیرانه در برابر فرسایش سرمایه اجتماعی ایفا می‌کند. تقویت سازوکارهای مالی صندوق، تنوع‌بخشی به شیوه‌های تأمین منابع و حرکت به سمت الگوهای چندلایه بیمه‌ای در کنار نقش آفرینی فعال دولت، مجموعه ابزارهایی است که می‌تواند صندوق بیمه بیکاری را در برابر تنش‌های آینده مقاوم‌تر سازد.

بازسازی ظرفیت تولید و بیمه‌پردازی

کارکرد سازمان تأمین اجتماعی همچنان بر پایه همان الگوی مصوب سال ۱۳۵۴ استوار است؛ الگویی که اگر دچار اختلال در وظایف تعریف‌شده یا تحمیل مسئولیت‌های مازاد نشود، توان پشتیبانی از بخش بزرگی از جامعه را حفظ خواهد کرد. پویایی این سازمان در گرو تداوم همان سازوکار بیمه‌ای است که طی دهه‌ها شکل گرفته و امکان ارائه خدمات گسترده به حدود نیمی از جمعیت کشور را فراهم ساخته است. چنین ظرفیتی، به‌ویژه در دوره‌های بحران، می‌تواند به یکی از مهم‌ترین پشتوانه‌های ثبات اجتماعی و معیشتی بدل شود؛ مشروط بر آنکه تصمیمات غیرکارشناسی بر منابع آن تحمیل نشود و دولت‌ها نیز نقش حمایتی خود را به‌درستی ایفا کنند.

یادداشت
O P I N I O N

حجت آربن

کارشناس بیمه‌های اجتماعی

تکانه‌های اقتصاد و آسیب صندوق‌ها

بحران‌های اقتصادی؛ از تورم و رکود تا جهش نرخ ارز و تحریم‌ها، دیگر تنها پدیده‌هایی در سطح کلان نیستند، بلکه به واقعیت‌هایی تبدیل شده‌اند که بنیان معیشت جامعه و استخوان‌بندی نظام بیمه‌ای کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهند. اثر این بحران‌ها به سرعت از مرز شاخص‌های اقتصادی عبور می‌کند و به لایه‌های عمیق‌تری از زندگی اجتماعی می‌رسد؛ لایه‌هایی که در آن کسب‌وکارها، صندوق‌های بازنشستگی و امنیت معیشتی میلیون‌ها بیمه‌پرداز به یکدیگر گره خورده‌اند. صندوق‌ها که ذاتاً بر سلامت بازار کار و پایداری تولید متکی هستند، در برابر هر تکانه اقتصادی حساسیت مضاعفی دارند و کوچک‌ترین اختلال در چرخه اشتغال را به صورت مستقیم در منابع و مصارف خود احساس می‌کنند. همین ارتباط تنگاتنگ سبب شده است که بحران اقتصادی به تهدیدی هم‌زمان برای تولید، اشتغال و امنیت بیمه‌ای جامعه بدل شود.

تفاوت بحران‌های عمیق با رکودهای ساده در گستره، دوام و قابلیت تخریب آنهاست. بنگاه‌های کوچک و متوسط که ستون اصلی اشتغال و تأمین حق بیمه به شمار می‌روند، بیشترین آسیب را در شرایط تلاطم می‌بینند. محدودیت نقدینگی، کاهش تقاضا و دشواری ادامه فعالیت، شمار زیادی از این واحدها را در معرض تعطیلی قرار می‌دهد. زنجیره تعطیلی‌ها نه تنها فرصت‌های شغلی را از بین می‌برد، بلکه مستقیماً پایه‌های مالی صندوق‌های بیمه‌ای را سست می‌کند. کاهش وصول حق بیمه، افزایش تقاضا برای خدمات حمایتی و استمرار تعهدات جاری، شکافی ایجاد می‌کند که به سرعت میان ورودی‌ها و خروجی‌های صندوق‌ها گسترش می‌یابد. ادامه این وضعیت به تضعیف توان تعهداتی و افزایش فشار بر نهادهای بیمه‌ای منجر می‌شود و پایداری آنها را با چالش مواجه می‌سازد.

تورم مزمن لایه دیگری از این بحران را نمایان می‌کند. هنگامی که نرخ تورم از مرزهای متعارف عبور می‌کند، ارزش واقعی دارایی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های صندوق‌ها کاهش می‌یابد و بازدهی آنها از سرعت رشد هزینه‌ها عقب می‌افتد. در شرایطی که تورم چهل درصد و بازده سرمایه‌گذاری حدود بیست درصد است، کاهش ارزش واقعی دارایی‌ها امری بدیهی است. هم‌زمان، کاهش توان مالی دولت‌ها و تأخیر در پرداخت تعهدات بیمه‌ای، بار مضاعفی ایجاد می‌کند. رشد بیکاری، افت حق بیمه و تصویب برخی قوانین بازنشستگی در دوره بحران، از جمله افزایش دامنه مستمری‌بگیران، تراز منابع و مصارف صندوق‌ها را ناپایدارتر می‌کند و زمینه‌ساز کسری‌های انباشته می‌شود. چنین روندی، بدون مداخله اصلاحی، صندوق‌ها را در معرض فرسایش ساختاری قرار می‌دهد.

پیامد نهای این چرخه، رکود معیشتی بازنشستگان و تشدید رکود اقتصادی است. کاهش قدرت خرید مستمری‌ها، تقاضای مصرفی را محدود می‌سازد و رکود را عمیق‌تر می‌کند؛ رکودی که خود موجب کاهش تولید و افزایش بیکاری می‌شود. برای برون‌رفت از این دور باطل، اجرای اصلاحات ساختاری ضروری است.